

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

بهرام رحمانی در مصاحبه با روشنفکر  
۱۱ فبروری ۲۰۱۷

## روشنفکر کسی است که دردهای جامعه را فریاد می‌زند



روشنفکر/ «بهرام رحمانی» نویسنده، روزنامه‌نگار، روشنفکر و از فعالان سیاسی چپ ایرانی است که سال‌های در تبعید را در کشور «سویدن» سپری می‌کند. علاوه بر مقالات و مصاحبه‌های متعدد و سردبیری چندین نشریه سیاسی-فرهنگی، بیش از پانزده کتاب ارزشمند از وی در زمینه ادبیات سیاسی و... و نقد دین و قدرت منتشر شده است. برخی از کتاب‌هایی که به قلم او انتشار یافته، شامل این عناوین هستند: «سفاهت در قدرت دینی؛ جنایت در قدرت دولتی»، «عزیز نسین، عزیز همگان»، «زنان در اسارت جمهوری اسلامی» و... و «صدای بلند جان‌های آزاده جهان؛ از احمد کایا تا باب دیلان».

بهرام رحمانی سال‌هاست که از دست اندرکاران پرکار «انجمن قلم ایران در تبعید» و «کانون نویسندگان ایران در تبعید» می‌باشد و از سال ۲۰۱۳ تا سال ۲۰۱۶ پرزیدنت انجمن قلم ایران در تبعید بود. همچنین به عنوان عضو کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران فعالیت داشت. او عضو انجمن قلم سویدن و... و کانون روزنامه‌نگاران سویدن می‌باشد. از اینرو تارنمای روشنفکر مصاحبه‌ای با ایشان ترتیب داد که نوشتار پیشرو حاصل این مصاحبه است.

### تعریف شما از روشنفکر و روشنفکری چیست؟

قبل از این که به جواب سؤال شما بپردازم آغاز سال نو را به شما و خوانندگان تبریک می‌گویم. امیدوارم سال جدید، سال دور ریختن افکار کهنه و سرآغازی به‌سوی روشنگری و روشنائی و شکوفائی و همبستگی انسانی باشد. اما در رابطه با سؤال شما، صرف‌نظر از تاریخچه روشنفکری، همواره این سؤال مطرح است واقعاً روشنفکر کیست؟ آیا هر نویسنده و نگارنده و یا صاحب عناوین دانشگاهی را می‌توان روشنفکر خواند؟ آیا یک شهروند عادی جامعه که برای آزادی، برابری، رفاه اجتماعی و عدالت مبارزه و تلاش می‌کند روشنفکر محسوب نمی‌شود.

آیا از هر دری سخن گفتن و از هر باغ گلی چیدن برای طرح خود در جامعه و ارضای روانی، از انسان روشنفکر می‌سازد؟ آیا وظیفه روشنفکران، صرفاً تفسیر است و یا تلاشی در جهت تغییر؟

در رابطه با جریان روشنفکری نظریات و تحلیل‌های زیادی وجود دارد و هر یک به‌نحوی روشنفکر را تعریف کرده‌اند. اما از دیدگاه من، انسان وقتی به‌آگاهی می‌رسد وظایفی دارد که عبارت است از نقد و اعتراض به‌وضع موجود، یعنی حضور فعال و صادقانه در راستای تحولات و برقراری ارزش‌های برابری‌طلبانه، آزادی‌خواهانه و عدالت‌جویانه و مبارزه پیگیر با هرگونه تبعیض و نابرابری، سانسور، اختناق، زندان و شکنجه، اعدام و ترور، فقر و فلاکت اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی و رفع هرگونه ستم در قبال جامعه خود و جامعه جهانی است. روشنفکر خود را موظف و مسؤول می‌داند تا با هر آنچه به‌ضرر عموم مردم و مصالح جامعه است با شهامت و جسارت تمام به‌مقابله برخیزد.

روشنفکر، نان به‌نرخ روز نمی‌خورد و دچار توهم خودبزرگ‌بینی فرهنگی و سیاسی نمی‌شود، تاریخ را به‌نفع این و یا آن و به‌ویژه خود تعریف نمی‌کند و بر اساس واقعیت‌های اجتماعی به‌تحلیل و تفسیر می‌پردازد و در عین حال راه‌های حل زمینی و عملی و انسانی می‌دهد. از نظر من روشنفکر، هرگز منافع شخصی خود و اطرافیانش را بر منفعت جامعه ترجیح نمی‌دهد و به‌قول معروف وسیله را هدف و هدف را وسیله قرار نمی‌دهد. روشنفکر اهل عمل است و از شعار دادن پرهیز می‌کند. او از برج عاج به مردم نگاه نمی‌کند. کیش شخصیت برایش معنا و مفهومی ندارد. هم‌چنین او خود را تافته جدا بافته از مردم نمی‌داند و مدرک و تخصص و سطح علمی و دانش و آثار خود را به رخ مردم نمی‌کشد. بنابراین به باور من، روشنفکری صرفاً یک اتیکت و لقب دهن پرکن نیست، ژست هنری هم نیست. خود آگاهی‌ست و وظایفش هم داوطلبانه است نه امری و دستوری و برای مال و منال. یعنی حاصل کار روشنفکر، بیش از آن‌که جلب نفع مادی و شخصی باشد به‌حل معضلات و مشکلات اجتماعی است.

انسانی که وقتی از بند قضا و قدر، مهار زیست و زندگی را به‌دست خود گرفت و در سر گذشت خود و هم‌نوعان خود مؤثر شد پا به عرصه روشنفکری می‌گذارد. اگر روشنفکری را تا حدودی آزاد اندیشی معنی کرده‌اند و نیز به‌همین دلیل است که روشنفکر آزاد از قید هرگونه تعصب ملی و مذهبی و نیز آزاد از تحکم و سلطه قدرت‌های روز، خود را مسؤول تلاش در راستای زندگی بهتر خود و دیگران می‌داند.

روشنفکر بدون ادعا و طلب‌کاری و فخر‌فروشی، وقت خود را به‌تأمین زندگی از راه‌های شرفتمندانه و اندیشیدن، خواندن، نوشتن، بحث و مذاکره کردن و گوش دادن و تبادل نظر اختصاص می‌دهد و بدون هیچ‌گونه ترس و واهمه‌ای با خلوص نیت افکار و ایده‌های خود را بیان می‌دارد.

کسی که در بند تعصب ملی و مذهبی و مردسالاری و برتری و پست و مقام و جاه‌طلبی است هر تخصصی و دانشی هم داشته باشد به عقیده من، نه تنها روشنفکر نیست، بلکه تاریک‌فکر و تاریک‌اندیش است.

روشنفکر خود را اسیر حاکمان قدرت و ثروت نمی‌کند و جیره خور نمی‌شود. گرامشی نظریه‌پرداز مارکسیست ایتالیایی، بر این عقیده است که روشنفکر فعالیت فکری و مغزی‌اش باید از کوشش عضلانی و عصبی‌ش بیشتر باشد. از نظر وی روشنفکران بخش نخبه جامعه نیستند، بلکه گروهی هستند که با تولید و توزیع عقاید و دانش سر و کار دارند و شیوه اندیشیدن و کنش و اخلاق را تعریف می‌کنند.

به‌باور من، روشنفکران را فقط بر اساس تعهدی که با وجدان آگاه خود نسبت به بشریت و منافع جمع و حرکت در راستای تحولات تاریخی و تکامل بشریت دارند، می‌توان به مرتجع و مترقی، پیش‌رو و پس‌رو و انقلابی و یا ضدانقلابی تقسیم کرد و نه بر اساس این که کسی خوشش بیاید و یا بدش بیاید.

برای مثال، آیا کسی که شاهپرست، دینپرست، قومپرست، جنگطلب، خشونتطلب و مردسالار، زنستیز و کودک آزار است، می‌شود آن را روشنفکر دانست؟

در مورد فلمسازان، بازیگران، موزیسین‌ها، خوانندگان، خبرنگاران و برخی معلمان و استادان دانشگاه‌ها، حتی برخی پزشکان و مهندسان هم وضع به‌همین منوال است؛ به‌ویژه دامنه تأثیر کار آن‌ها وسیع‌تر است. آن‌ها آثار خود را برای خوش‌خدمتی به حاکمیت و مثلاً رمان و سینمای «جنگ مقدس» اختصاص می‌دهد؛ در واقع نوعی خشونت و جنگ را تبلیغ می‌کنند بنابراین نمی‌توان آن‌ها را روشنفکر نامید.

به‌علاوه نویسندگانی که ریگی به کفش ندارند چرا باید به دام بحث‌هایی چون «من سیاسی و غیرسیاسی‌ام» بیفتند و یا با همین نیت وارد بازی با واژه‌هایی چون «هنر برای هنر» شوند.

بی‌تردید مهم است که ما از تجارب تاریخی الگو بگیریم و نقاط قوت آن‌ها به‌کار گیریم. همان‌طور که مطلع هستیم ظهور نوع اجتماعی روشنفکر، «روشنفکر قلمرو عمومی»، با قضیه دریفوس در اواخر قرن نوزدهم فرانسه ارتباط دارد. «روشنفکران دریفوسی معتقد بودند که به‌خاطر مزیت غوطه‌خوردن آنان در دنیای عقاید و ایده‌ها بود که آن‌ها حق داشتند، و نه وظیفه اخلاقی، تا در حمایت از ایده‌های جهان‌شمول حتی در مقابل دولت بایستند».

در سال ۱۸۹۴ بیانیه روشنفکران، اعتراضی به عملکرد سیستم قضائی در فرانسه نسبت به محاکمه دریفوس افسر یهودی بود که ۳۰۰ نفر آن را امضاء کردند از جمله امیل زولا، مارسل پروست و آندره ژید و ...

بدین ترتیب می‌توان گفت که اروپای دوران جدید مرکز روشنفکری بود و این نوع روشنفکری در دو سطح به‌جای دیگر جهان نیز اشاعه یافت. در سطح نیرومند در امریکای شمالی و روسیه بسط پیدا کرد و در سطح عمدتاً اقتباسی و ترجمه‌ای و با قدرت کمتر، در جوامع در حال توسعه‌ای مثل ایران قرن نوزده و بیست بازتاب یافت. نمونه‌ای از این روشنفکران ایرانی مانند آخوندزاده، ملکم، طالبوف، که نسل‌های بعدی آن‌ها نیز امثال نیما و هدایت و فروغ و شاملو بودند. جریان روشنفکری در ایران منادی دگرگونی در اواخر قاجار تا مشروطیت شدند. اما حکومت پهلوی و به‌ویژه در نزدیک به چهار دهه اخیر حکومت اسلامی ایران، موانع متعددی از سانسور و سرکوب و ... بر سر راه پیشروی جدی آن قرار داده شده است.

نهایت از نظر من، روشنفکر کسی است که معضلات و مشکلات و آسیب‌های اجتماعی و دردهای جامعه را می‌شناسد و با صدای بلند و رسا نه تنها این دردهای جامعه را فریاد می‌زند، بلکه به‌نوبه خود راه‌های حلش را نیز ارائه می‌دهد. به‌تحولات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و همچنین نظامی و امنیتی آن حساس است. از این که «قدرت» به حریم خصوصی افراد تجاوز کند؛ دغدغه دایمی‌اش است. واژه‌هایی چون «آزادی» و «برابری» و «عدالت اجتماعی» برایش اهمیت و جایگاه فوق‌العاده‌ای دارند و می‌خواهد آن‌ها را تحت هر شرایطی حفظ کند. به‌عبارت دیگر، روشنفکر پیش از این که جامعه و افراد را نقد کند، اول خود را نقد می‌کند. زیرا هر کاری از خود شخص شروع می‌شود. وقتی که زیربنای یک ساختمان درست و محکم برداشته شود، بقیه بنا آسان‌تر و درست‌تر ساخته می‌شود. روشنفکر منتقد دایمی «قدرت» از موضع منافع مردم و جامعه سالم است.

نهایتاً برخی روشنفکران را در یک طبقه جای می‌دهند در حالی که روشنفکران یک طبقه خاصی نیستند و به‌طبقات مختلف اجتماعی در جامعه تعلق دارند.

**به باور شما روشنفکر در قبال جامعه و تحولات آن به خصوص مناسبات قدرت، چه مسؤولیتی دارد؟**

در باره نقش روشنفکر، معتقدم که باید ضد قدرت باشد و دست به اقدامات جدی‌تری بزند زیرا جامعه ما اکنون بیش از هر زمان دیگری از تاریخ‌مان، به‌تغییرات پایه‌ی و روشنگری عمیق و همه‌جانبه نیاز دارد. به‌عبارت دیگر، باید نظم موجود را عمیقاً مورد نقد قرار دهد و واقعیت‌های فاجعه‌بار موجود مناسبات اقتصادی، سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و... را عمیقاً زیر سؤال ببرد. در قدم بعدی سنجش وضعیت ایران با وضعیت منطقه و جهان است؛ برای مثال سیستم سرمایه‌داری که یکی از بی‌رحمترین سرکوبگرترین و ستمگران و استثمارگران سیستم‌های قدرت در عرصه جهانی است که به‌هیچ انسان، به‌ویژه کودکان نیز رحم نمی‌کند و همه را مرعوب خویش کرده است آیا می‌توان در مقابل آن سکوت کرد؟ بحث من این است که روشنفکران ایرانی جهان‌شمول فکر کنند نه این که در لاک ناسیونالیسم فرو روند. مرحله بعدی، طرح و بیان فرهنگ سیاسی و اجتماعی و مناسبات اقتصادی است. یعنی روشنفکر، نباید بلندگوی سرمایه‌داری داخل ایران و منطقه و جهان باشد. در چنین وضعیتی، بین بد و بدتر، بد را انتخاب نکند. یعنی جامعه ما باید اداره و اراده خودش را مستقیماً و بدون واسطه به‌دست خویش رقم بزند و آن را به‌دست قضاء و قدر و شاه و شیخ و کودتا و لشکرکشی خارجی نسپارد.

از دیدگاه من، یک روشنفکر واقعی در جامعه امروز باید دست به ریشه‌ها و نقد مناسبات ثروت و سرمایه‌داری ببرد. چه سرمایه‌داری خصوصی و چه سرمایه‌داری دولتی و چه مالی رانتی. روشنفکر از نظر من، در اشکال گوناگون مانند مقاله، تحلیل، رمان، شعر، ترانه، فلم، تابلو و...، نقد سنت‌های عقب‌مانده، نقد ایدئولوژی، نقد نهادها و عملکردهای مذهبی، نقد مردم، نقد خود، نقد حاکمیت و... می‌پردازد که بسیاری از دردها و رنج‌ها و آمال و مشکلات و معضلات بشری از آن‌ها ناشی می‌شود.

به‌منظرم، یکی از مهمترین و بزرگترین معضلات روشنفکری و روشنفکران را در زمان حاضر، نخبه‌گرایی با گفتارهای کلی و کلیشه‌ی و قلمبه سلمبه است که امروزه نمی‌تواند چندان گرهی از بشریت بگشاید. دوران برج عاج‌نشینی و فخرفروشی به‌سر رسیده است. احم و تخم و افاده‌های روشنفکرانه به‌درد مردم نمی‌خورد. گذشت آن زمانی که گفتارهای بزرگ کلی به‌مردم تحویل داد.

نکته مهمی که لازم است در نظر داشته باشیم این است که جامعه ایران، با تمام موانع موجود و فشارها، جامعه‌ای متحرک و در حال تحول و توسعه و جوان است.

افزایش شبکه‌های اجتماعی، ببینیم، افزایش سطح تحصیلات، مقالات علمی، سیاسی و اجتماعی که در جامعه ما تولید می‌شود، در مطبوعات و شبکه‌های اجتماعی شاهد ابتکاراتی از سوی روزنامه‌نگاران هستیم، در سازمان‌ها و انجمن‌های علمی و اجتماعی، تغییر در نحوه زندگی جوانان و کانون‌های مختلف اجتماعی جنب و جوشی می‌بینیم، با وجود انواع کمبودها و ضعف‌ها و فشارها به‌ر حال رشد می‌کند همه حلقه‌ها و نشانه‌های جریان روشنفکری هستند. یعنی اگر جریان روشنفکری را به‌وجدان آگاه و بیدار، ذهن انتقادی و دگرگونی تعبیر بکنیم، این وجدان و این ذهن و و درد مشترک را انواع نهادها و گوشه و کنار جامعه در حال انتشار و همگانی‌شدن می‌بینیم. است. چرا که این منطق تحول یک جامعه است.

هرچه جامعه آگاه‌تر می‌شود نخبه‌گرایی‌های مرسوم سنتی و قبلی، تا حدودی تعدیل می‌شوند. این، هم شامل نخبگان سنتی و هم نخبگان جدید روشنفکری می‌شود. باید بگویم که به‌منظرم، روزبه‌روز اقشار بیش‌تری از مردم جامعه ایران، دیگر مثل سابق و به‌سادگی شیفته و دنباله‌رو نخبگان نمی‌شوند. فرق نمی‌کند چه این نخبه کسی از دنیای سیاست و حکمرانان باشد و چه روشنفکری منتقد از حوزه عمومی. بنابراین، خوشبختانه بخشی از جامعه ما در حال عبور از نخبه‌گرایی است و این از نشانه‌ها و نمودهای نسبی بلوغ در جامعه است.

دیگر سیاست‌های پوپولیستی و قهرمان‌پروری و اسطوره‌سازی، جای خود را به فعالیت‌های اجتماعی آگاهانه جمعی و جهان‌شمول می‌دهد. مثلاً تحصیلات و ارتباطات و شهرنشینی در حال رشد است. دسترسی به اطلاعات و اینترنت و شبکه‌های اجتماعی و ماهواره با تمام محدودیت‌های قانونی و سانسور در حال گسترش هستند. اکنون حاکمان با جنبش‌ها و شهروندانی روبه‌رو هستند که انواع سؤالات و مطالبات و اعتراضات دارند و به سادگی قانع نمی‌شوند و دست‌کم به بخشی از حقوق اجتماعی خود آگاهی دارند و مصراً خواهان تحقق آن‌ها هستند. در چنین روندی روشنفکر نیز دیگر نمی‌تواند کلی‌گویی کند و حرف‌های تکراری و کلیشه‌ای روشنفکری را با فخر فروشی به‌خورد مردم بدهند، بلکه اقبال آگاه اجتماعی از روشنفکران انتظار فکر نو و تحلیل‌های محکم و عمیق و کارساز و چاره‌ساز می‌خواهند. خوشبختانه این روندی برگشت‌ناپذیر است. متفکران، کارگران، زنان، دانش‌جویان، جوانان، دانشگاهیان، روزنامه‌نگاران، هنرمندان و تحصیل‌کردگان، دسترسی نسبی عموم به شبکه‌های اجتماعی، ماهواره‌ای، نهادها مدنی، ایرانیان مقیم خارج، فرهنگسراها، مکان‌های هنر و کتاب و اندیشه، فضاها شهری، محافل سیاسی و مطالعاتی و...، در کاهش نقش نخبگان در جامعه ایران دخیل هستند. در چنین روندی، دیگر روشنفکران و نخبگان سنتی، توان ارتباط با چنین جامعه در حال توسعه و پویا را ندارد.

نسل جوان امروزی که نه با هستی، نه با طبیعت، نه با دیگران و نه با خود، بیگانه نیستند قدر انسانیت را می‌فهمند. فهم فرهنگی و خودفهمی اجتماعی دارند. گنجینه‌ای از شور و شوق و نیروهای معنوی و اخلاقی بی‌کران هستند. قدر این ظرفیت‌های اصیل انسانی را در جامعه‌مان تا فرصت مغتنم هست، بدانیم و در بالندگی و پویایی آن‌ها بکوشیم. آن‌ها سازندگان و اداره‌کنندگان فردای جامعه ما هستند. فردائی روشن!

### **یکی از موضوعاتی که شما در طول این سال‌ها به آن پرداخته‌اید، نقد دین و قدرت بوده است، اهمیت و ضرورت این توجه را در چه می‌بینید؟**

در جامعه‌ای که دین حکمرانی می‌کند این‌جاست که ضرورت جدی نقد دین احساس می‌شود و به اولویت تبدیل می‌گردد. یعنی این روشنفکران منتقد جدی مذهب، نقدهای خود را متوجه کانون‌های اصلی قدرت و ایدئولوژی آن می‌کنند نه افراد.

این‌که گفتمان دینی مبتنی بر ایمان مذهبی و تجربه شخصی است بنا براین، ارتباطی به حوزه عمومی سیاست و اقتصاد و فرهنگ و زیست و زندگی و معیشت مردم ندارد. این گفتمان آغاز دیالوگ‌ها و مباحث و تقابل هاست، زیرا جدائی و عدم ارتباط حوزه عمومی از دین و اندیشه مذهبی، یک ضرورت تاریخی و انسانی است. دین و مذهب و هر نوع آن، با تقسیم کردن انسان‌ها به شیعه، سنی، یهودی، مسیحی، کافر، ملهد، بهائی و... بین آن‌ها تفرقه می‌اندازد و مانع همبستگی انسان‌ها می‌شود تا به حاکمیت خود قوام بخشد. به‌ویژه دین برابری زن و مرد را به‌هیچ‌وجه به‌رسیمت نشاخته و نمی‌شناسد. دین دختر بچه‌ها را در معرض خطرات عدیده‌ای از جمله تجاوز جنسی قرار می‌دهد و مبلغ آپارتاید جنسی و مردسالاری است. بنابراین، دلایل بسیار محکم انسانی، اجتماعی و فرهنگی وجود دارد که روشنفکران از بیان آن‌ها نباید پرهیز کنند و مرعوب تهدیدها و ترورها و سانسورها شوند. تجربه خود جامعه ما در نزدیک به چهار دهه حاکمیت جمهوری اسلامی و فجایعی که در این مدت به‌بار آورده و ضربات و زخم‌های مزمنی که بر پیکر جامعه وارد ساخته در عین حال عملکردهای گروه‌های مذهبی مانند داعش، القاعده، طالبان، بوکوحرام، حزب‌الله، حماس و غیره نیز در مقابل ماست! پس در این‌جا بحث صرفاً نظری نیست، بلکه باید فکر جدی در راستای چگونگی برون رفت از این وضعیت سرسام‌آور و تاریک و هولناک کرد. حوزه‌های مختلف زندگی بشر، به‌وسیله قدرت فکر و اندیشه و عقلانی

ساخته می‌شود نه با سلام و صلوات و سپردن سرنوشت بشر به دست حوادث و خواست «الهی»! باید به همه دین‌ها شک کرد و نقد کرد تا به حوزه کاملاً خصوصی راند. این حق طبیعی انسان‌هاست. انسان غربی در دوره رنسانس، باور خود را به کلیساها از دست داد و راه خود را تغییر داد و در اثر این تغییر نیز نگرش ذهنی و عینی جدید و متفاوتی پدید آمد. پس ساخت حوزه‌های فکری و عملی، در دست خود انسان است نه در دست قدرت‌های ناشناخته و مافوق بشر!

بر این اساس، بشر می‌تواند عرصه‌های مختلف زندگی خود را به‌حوزه قدرت دولتی، قدرت اقتصادی، قدرت مذهبی، قدرت ملی و عمومی و خصوصی تقسیم کند. او می‌تواند رابطه خود را با همه آن اندیشه‌ها و عمکردهائی که به ضررش است ارتباط نگرشی خود را با آنها قطع کند. بر این اساس، هرگونه تفسیر و برداشت اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی به‌منزله دخالت جمعی در اداره جامعه تلقی می‌شود و هیچ کس حق حذف کسی را پیدا نمی‌کند. همبستگی و رفاقت و عشق و دوستی جای تفرقه و خشم و کینه و انتقام‌جویی و سانسور و سرکوب را می‌گیرد. در چنین موقعیتی نه سرنوشت اخروی انسان، بلکه سرنوشت زیست و زندگی و رفاه امروزی انسان به مشغله و دغدغه عمومی تبدیل می‌شود. زیرا جهان بعد از مرگ، جهانی واهی و ساخته و پرداخته ذهنیت مذهبی بشر است نه علمی و واقعی است و نه منطقی و عقلانی. جهان پس از مرگ واقعیت ندارد و به‌این دلیل هم نباید کسی برای آن جهان بیندیشد و از واقعیت زندگی امروز در کره زمین و حق و حقوقش غافل بماند.

**در طول تاریخ همواره شاهد آن بوده‌ایم که مستبدان با استفاده ابزاری از دین، به حیات استبدادی خویش تداوم بخشیده‌اند، همچنین متولیان دین نیز هرازگاهی سر برون آورده و استبداد را در نوعی خشن‌تر یعنی استبداد دینی بر توده‌های انسانی تحمیل کرده‌اند. نمونه آخری این معضل را تحت عنوان «جمهوری اسلامی ایران» می‌بینیم که نزدیک به چهار دهه است که با استفاده از درهم تنیدگی «دین و حکومت» همچنان به حیات استبدادی خود ادامه می‌دهد. جایگاه سکولاریسم و یا لائیسیته را در مقابله با این درهم تنیدگی چگونه می‌بینید؟**

تلاش و پیکار بی‌امان در جهت جدائی کامل دین و حکومت یک امر مهم و ضروری جامعه ماست. البته جدال سکولاریسم و لائیسیته و آتئیسم در ایران، دست‌کم به‌دوران انقلاب مشروطیت می‌رسد.

آیا دین امری مقدس است؟ آیا دین و قدرت توان اداره یک جامعه رنگارنگ را دارند؟ آیا باز هم نقش ۱۴۰۰ سال پیش محمد پیامبر مسلمانان، هنوز هم در قدرت و سیاست و حتی در مسایل کودکان و زنان و الگو و راهنما و نیاز انسان امروز است؟

در جامعه کنونی ایران، فرهنگ مذهبی و قرون وسطائی مانع بزرگی بر سر راه راهش و تعالی جامعه است. در اینجا انتقاد، به حکومت، رهبری آن، اسلام، پیامبر و امام، منجر به سرکوب و اعدام و ترور منتقد می‌شود. آیت‌الله‌ها، مردم جاهل و خودشان را دانشمند و آگاه به مسایل هر دو جهان معرفی می‌کنند در حالی که آنها، نه تنها منشای هیچ تحول فکری آزاد و انسانی نیستند، بلکه تحجر و عقب‌ماندگی را در راستای منافع خود به جامعه تحویل می‌دهند. در دین و سنت شیعه و خرافات مذهبی و قرآن، سانسور و خودسانسوری بازتولید می‌شود. آنها خود را ناجی و نماینده مطلق و در عین حال حامی توده و دین توده‌ها معرفی می‌کنند و هر کس هم با آنها مخالفت کند باید بی‌چون و چرا زندان و شکنجه، اعدام و ترور شود. به عقیده من در جهان امروز و در عصر اندیشه آزاد، هیچ امر «مقدسی» وجود ندارد.

دین حاکمان ایران و نقاط دیگر جهان، ایدئولوژی ارتجاعی و تزویر و ریا و توجیه و استثمار انسان است و انگیزه‌های «دینی و شرعی» سرکوب و سانسور، دزدی و غارتگری و ارتکاب به هر جنایتی را موجه جلوه دادن است. اگر خمینی به تبعیت از پیامبر اسلام فرمان قتل‌عام بیش از ۴۰۰۰ زندانیان سیاسی را در سال ۱۳۶۷ صادر کرد و قبل از آن نیز

دهه شصت، دهه وحشت و ترور و اعدام و سرکوب انقلاب بود و پس از آن نیز تاکنون همین سیاست با قتل‌های موسوم به قتل‌های زنجیره‌ای نویسنده‌گان و فعالان سیاسی و زنان پیش رفته است. تا سال ۱۳۹۳ نیز در خارج کشور شاهد ترورهای مانند ترور بختیار، قاسملو، کمانگر، کشاورز، شرفکندی، برومند، رجوی، فرخزاد و... بودیم همه و همه و همه گوشه‌هایی از انبوه جنایاتی‌ست که با فرمان و فتوای شرعی حاکمان بلندپایه حکومت اسلامی صادر شده‌اند.

در چهار دهه اخیر در جامعه ما، همچنین روشنفکرانی ظهور کردند که به روشنفکران «دینی» معروف هستند. البته قضاوت درباره روشنفکری دینی، کمی پیچیده است اما واضع‌تر آن است که هیچ دوره‌ای از تاریخ اندیشه دینی با اندیشه‌های دیگر سازگاری نداشته و همواره دین و مذهب با افکار دیگر، به‌خصوص با افکار آزادی‌خواهانه، برابری‌طلبانه و عدالت‌جویانه شدیداً خصومت ورزیده است. بنابراین خطاب به دین‌مداران به‌عنوان روشنفکر، تقریباً کشف ایرانی و آن‌هم در دوره اخیر حاکمیت جمهوری اسلامی است.

حقیقتاً این یک پرسش جدی است که آیا معرفت و عمل روشنفکرانه با دینی بودن و دینی ماندن، همراهی و سازگاری دارد؟ در حالی که جریان روشنفکر دینی با جریان روشنفکری به‌معنای واقعی و عام و عرفی آن، تفاوت و تمایز آشکاری دارد. به‌خصوص اغلب روشنفکران دینی، همواره یک چشم‌شان به قدرت و حاکمیت دینی در ایران است و حتی اگر هم نقدی به سیاست‌های حاکم داشته باشند راحل آن‌ها نه تغییر نظم موجود، بلکه در چارچوب همین نظم است. نهایتاً به‌باور من، واژه روشنفکر دینی، برچسب بی‌معنا و بی‌مسما و بی‌ثمری است و تلاشی عبث و بیهوده در راستای سفید کردن سیمای تاریک دین با روشنائی و واقعیت‌های امروزی و مدرن بشر است. آن‌ها هنوز در «مقدس» بودن و نسبت میان دین و دولت، بدجوری گیر کرده‌اند.

در واقع این روشنفکران دینی هستند که تحت تأثیر ایدئولوژی‌های دنیای قرون وسطایی و برحسب منافع و موقعیتی‌هایی هستند که ما با نقد آن نباید بگذاریم با «تقدس دینی» جامعه را مرعوب سازند.

چرا که این تقدس‌گرایی، راه را برای سرکوب و انحصار و استبداد دینی و سلطه و اقتدارجویی، حتی با اعدام و ترور فراهم کرده است. و تاکنون نیز فجایع انسانی و هزینه‌های اجتماعی بی‌شماری را به‌بار آورده و موجب تضییع حق و حقوق اکثریت شهروندان جامعه ایران و انواع بی‌عدالتی‌ها و مردم‌آزاری‌ها، رانت‌خواری‌ها، کودک‌آزادی‌ها شده است. این تجربه تلخ نیز هر چهار سال با هدف بالانس‌کردن موازنه قدرت بین جناح‌های حاکمیت و گول زدن افکار عمومی، تحت عنوان «انتخابات» تکرار می‌شود.

بنابه باور من، مسأله این نیست که روشنفکران امروزی اصولاً جریان روشنفکری ایرانی، چاره‌ای جز نقد خود و تجدیدنظر اساسی در الگوهای ملی و مذهبی، رفتن به جلو و فهم تجربیات مترقی و پیشرو جهانی است؛ شکستن تابوهایی همچون ناسیونالیسم و مذهب و مردسالاری است که تاکنون بر ذهن برخی روشنفکران چیرگی داشت. امروز تنها از طریق نقد جدی در یک فضای باز دموکراتیک می‌توانیم به‌جامعه مطلوبی نزدیک شویم.

واقعیت این است که برخی روشنفکران پیش از انقلاب بهمن [دلو] ۵۷ با شعار مبارزه با «امپریالیسم» به دام امام «ضدامپریالیست» و اشغال سفارت آمریکا، در بن‌بست قرار می‌گیرند. البته تأکید کنم که مبارزه ضدامپریالیستی نه مبارزه طبقاتی است و نه مترادف با مبارزه علیه ستم و استثمار کاپیتالیسم. به‌علاوه غیر از آمریکا، چین و روسیه و... نیز حکومت‌های امپریالیستی هستند و امروز سرمایه جهانی شده است. بنابراین کسانی و گرایشاتی که منطق اداره جهان را در قرآن و انجیل و تورات جست‌وجو می‌کنند، نه تنها آب در هاون می‌کوبند، بلکه دسته این هاون خود را بر کله انسان‌ها می‌کوبند و آن‌ها را دیوانه و از خودبیگانه می‌کنند.

ما وظیفه داریم همواره حاکمیت ایران را مورد نقد و رد قرار دهیم و بگوئیم هیچ کدام از جناح‌های حکومت اسلامی، نه تنها صلاحیت حاکمیت و اداره جامعه را ندارند، بلکه به‌دلیل جنایات بی‌شمار علیه بشریت، باید در دادگاه‌ها عادلانه و مردمی و حق دفاع از خود، محاکمه شوند. این اقدام نه با هدف انتقام‌جویی، بلکه با هدف روشننگری و آشکار شدن سیاست‌های پشت پرده این همه جنایت علیه بشریت صورت گیرد. در آینده جامعه ایران، نباید به‌هیچ حزب و جریانی و حکومتی اجازه داد انسان‌ها را به‌دلیل اهداف و اندیشه‌های متفاوت دستگیر و زندانی کنند تا چه برسد آن‌ها را شکنجه و اعدام کنند. در جامعه آینده ایران، باید هرگونه سانسور و اختناق و نابرابری و اعدام لغو گردد و زندان‌های سیاسی برچیده شوند تا آزادی بیان و اندیشه و فعالیت متشکل و متحد برای همگان فراهم شود. اما برای همه این‌ها باید از هم اکنون افکار سازی و روشننگری کرد تا حول آن‌ها افکار قوی شکل گیرد.

در واقع وجود فرهنگ نقادی هر ایدئولوژی و دین و مذهبی و حکومتی و هر سیاست و افکار و نظری و همچنین نقد پذیری از جمله نشانه‌های یک جامعه پویا و توسعه یافته است. به‌این دلیل، نقد و انتقاد جامعه را به‌سمت تعالی و پیشرفت سوق می‌دهد. بنابراین می‌توان نقد را یک کنش اجتماعی دانست. اخلاق نقد نیز یکی از مباحثی است که به‌نظرم بسیار مهم است. در اخلاق نقد مرز میان نقد از غیرنقد مشخص شده و شرایط یک نقد واقعی فراروی منتقد قرار می‌گیرد.

اهمیت نقد در توسعه اجتماعی و فرهنگی یک ضرورت است. طبیعتاً تا وقتی که این ضرورت شناخته نشود، نمی‌توان از اخلاق نقد هم سخن به‌میان آورد. بنابراین از زوایای مختلفی می‌توان مسأله را مطرح کرد. این‌که چرا باید دین را نقد کرد؟ بخشی از ضرورت این مسأله به‌این برمی‌گردد که همه انسان‌ها عادل و اخلاقی نیستند. لازمه جهان واقعی و عملکردهای کنونی دین و دین‌مداری و قدرت دینی است. بنابراین نقد مذهب هم به‌ریشه‌های فردی و هم ریشه‌های اجتماعی مربوط است. اگر سر و کار ما با انسان‌های آزاده‌ای ست که می‌خواهند در جامعه آزاد و برابر و انسانی زندگی کنند. بر حسب همین نگاه فلسفی به بشر و جامعه، فکر می‌کنم هیچ تردیدی در وجود نقد و از جمله نقد دین نباید وجود داشته باشد. از این‌رو عده‌ای باید باشند که آگاهانه و عامدانه به نقد دین بپردازند و بهای آن را نیز آگاهانه و دواطلبانه به جان بخرند. چرا که نقد دین خطرناک است و این خطر نه تنها از سوی حاکمیت جمهوری اسلامی، بلکه از سوی افراد و گروه‌های مختلف مذهبی چنین خطری برای منتقد وجود دارد. بنابراین، نقد دین و مذهب با نقد مسایل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی متفاوت است. آنچه در این بین اهمیت زیادی دارد این است که منتقدان صرفاً به‌فکر حفظ جان خودشان گوشه‌نشینی اختیار کنند. این روشنفکران منتقد مذهب و به‌طور کلی سیستم سرمایه‌داری، باید یک تعیین تکلیف جدی فردی، اجتماعی و فرهنگی برای خود قائل باشند تا از طریق روشننگری بتوانند زمینه را برای رهائی انسان از قید و بند مذهبی آماده سازند.

نکته مهم دیگری که باید به‌آن اشاره کنم این است نقد نه پرخاشگری و توهین، بلکه باید بیانگر شناخت دقیقی از رابطه دین و انسان باشد و رابطه انسان و دین را به‌خوبی درک کند تا بتواند آن را نقد کند. به‌این معنا که جهت‌گیری نهائی نقد باید رهائی انسان از هر چه که برای او و جامعه‌اش مضر است، به‌شمار آید. آپارتاید جنسی و مردسالاری که یکی از مهم‌ترین ستون‌ها و پایه‌های مذهب هستند که باید در رد کلی تبعیض‌نژادی و ملی و جنسی صورت بگیرد.

در دین یهود نام خدا «یهوه»، کسی که به او توهین کند مجازاتش مرگ است. در کلیسای مسیحیت سده سیزدهم میلادی گفتار «زشت» علیه خدا یک کفر و جنایت محسوب می‌شد. در برابر این اقدام‌های خشونت بار و این نظام دینی، ولتر و مونتسکیو، ساکت ننشستند و دست به‌اعتراض زدند.



در سال ۱۹۸۹، آیت‌الله خمینی، رهبر و بینان‌گذار حکومت اسلامی، رسماً فتوای ترور سلمان رشدی را به‌دلیل نوشتن رمان «آیه‌های شیطانی» و «توهین به پیامبر اسلام» صادر کرد و بدین ترتیب، آیت‌الله خمینی تروریسم دولتی را رسمیت و علنیت داد.

در هر حال جدال ارتجاعی مذهبی با سکولاریسم و یا لائیسیت و آنتیسیسم تاریخ طولانی در جوامع بشری دارد و همواره آن‌ها در مقابل هم قرار گرفته‌اند. اکنون نیز در جامعه ما روشنفکران پیشرو و مترقی و غیرمذهبی نمی‌توانند نسبت به این واژه‌ها و گرایش‌های بی‌تفاوت بمانند. چرا که در این سی و هشت حاکمیت حکومت اسلامی، نه تنها هزاران هزار از تولیدات این نویسندگان در قفسه‌های سانسورچیان خاک می‌خورند، بلکه قربانیان زیادی هم داده‌اند. امروز حتی بسیاری از نویسندگان به خودسانسوری روی آورده‌اند که فشارش بر نویسنده، به‌لحاظ روحی و روانی شدیدتر از سانسور دولتی است.

در هر حال حکومت اسلامی ایران، دیر یا زود رفتی‌ست. اما مهم آن است که چه سیستمی را می‌خواهیم جایگزین آن نمایم تا تاریخ هولناک کشتار و سرکوب انقلاب مشروطیت و انقلاب ۱۳۵۷ مردم ایران، مجدداً تکرار نشود!

**برخی بر این باورند که ادبیات یکی از لوازم مهم جهت بیان دردها و... و نارسائی‌های زندگی بشر می‌باشد، نمونه این رویکرد را از ادبیات عصر روشنگری و تا به اکنون می‌بینیم. نظر شما در باره نقش ادباء، نویسندگان، هنرمندان و شعراء در این زمینه چیست؟ آیا روشنفکران و... و نویسندگان ایرانی در این زمینه موفق بوده‌اند؟**

به‌نظر من نویسندگان و هنرمندان خارج کشور تا حدودی موفق بوده‌اند. دست‌کم آن‌ها با علم و دانش جهانی نه از طریق کتاب‌ها و فلم‌ها و غیره، بلکه مستقیماً از نزدیک آشنا شده‌اند و خود را شهروند جهان می‌دانند. از این‌رو، مشکلات و معضلات جهان را از چشم سرمایه‌داری جهانی و گرایش‌های مختلف آن می‌بینند و با قلم و زبان و کتاب و مطلب و تحقیق و ترجمه و فلم و تئاتر خود و... علیه آن مبارزه می‌کنند.

در چنین روندی، یک نظریه غالب در میان نویسندگان و شاعران خارج کشور، این است که عرصه فرهنگ، ادبیات و سیاست مهاجرت، سبب شکوفائی این عرصه‌ها در جامعه ایرانیان خارج کشور و هم داخل کشور شده است. روشن است که نخستین سال‌های تبعید، برای همه ایرانیان تبعیدی مانند همه تبعیدیان جهان، سال‌های شوک، سردرگمی، سال‌های نگاه حیرت‌انگیز، سال‌های گریز از سانسور و اختناق، سرکوب و زندان، شکنجه و اعدام و جنگ و وحشت بود.

هر کس در انقلاب شرکت کرده بود اما با گروه‌های مذهبی و حکومت مذهبی تازه به‌قدرت رسیده نبود و توانی در خود داشت، در مقابل مهاجمان حزب‌الله، مقاومت و مبارزه می‌کرد، هر فعالیت سیاسی و رسانه‌ای و فرهنگی مستقل داشت و هنوز غنچه‌هایی بودند که باید گل می‌دادند و شکوفا می‌شدند در نطفه خفه و پژمرده شدند.

به‌نظر من هنر و ادبیات در تبعید، با هنر و ادبیات جهان تا حدودی اجین شده و از نظر ارزش ادبی و هنری، یک روند تاریخی را طی کرده و معنا و مفهوم و مضمون گسترده‌تری به خود گرفته است. ادبیات مهاجرت و یا در تبعید، تنها بازتاب‌دهنده دردها و رنج‌های نهفته تبعیدیان و مهاجران نیست، بلکه سیاست و ادبیات در تبعید، بیانگر و بازتاب آرمان‌های بزرگ نویسندگان و تبعیدیان سیاسی و اجتماعی و فرهنگی ماست. و پنجره‌ای به‌سوی جاده دراز و زیبا و سرسبز و دل‌پذیر منتهی به‌دنیای آزادی و برابری و انسانیت است!

در واقع می‌توان گفت دوران در تبعید، تنها دوران آه و آسف و درد دوری از کسانی و جمعی که در آن رشد کرده و دوست‌شان می‌دارید نیست، بلکه فرصتی برای اندیشیدن و یاد گرفتن و تجربه بیشتر دستاوردهای کشورهای میزبان

است. به عبارت دیگر، زمانی برای جمع‌بندی، بازاندیشی‌ها و کسب تجربه واقعی در جهت تولید کارهای مهم ادبی، فرهنگی و اجتماعی در خارج از کشور است.

ادبیات و قصه‌های زندان، ادبیات کودک، نقد سیاست‌های گذشته، نقد مذهب، نقد مردسالاری، نقد بی‌توجهی به آزادی و برابری و دموکراسی، نقد بی‌توجهی به حقوق کودک، نقد آپارتاید جنسی، نقد ناسیونالیسم و راسیسم، نقد دیکتاتوری و سانسور، نقد نگاه و نظر تک بعدی، نقد تبعیض ملی و مذهبی، نقد تخریب محیط زیست، نقد عدم توجه به حقوق حیوانات، به‌ویژه نقد استثمار انسان از انسان است.

انبوهی از موضوعات فکری، اجتماعی و سیاسی که در پیچه‌نوی را برای خواننده باز می‌کند و نگاه و منظره زیبا و تازه‌ای به او می‌دهد همان اندیشیدن و نوشتن است که بیش‌تر در جوامع غربی تجربه شده‌اند. در عین حال آئینه تمام‌نمایی است از آنچه که در جهان و در ایران بر زیست و زندگی شهروندان می‌گذرد. در واقع ما در زندانی بزرگی به‌ابعاد ایران و در داخل آن زندانی‌های کوچکی را تجربه کرده‌ایم اما اکنون ما تبعیدیان به‌جهان نسبتاً آزادتری رسیده‌ایم و فرصت پیدا کرده‌ایم با مراجعه به‌تجارب تحولات و مبارزات سیاسی و فرهنگی کشورهای محیط زیست‌مان، حساب پس‌اندازی باز کنیم که در فردای ایران آزاد از آن استفاده کنیم. شخصاً برای من و بسیاری از ما، این پس‌انداز طلائی، همان تولیدات جهان‌شمول فرهنگی، ادبی، سیاسی و اجتماعی است.

نویسنده‌ای که در ایران، در آن شهر کوچک و بزرگ شب‌ها مشغول نوشتن رمان و مقاله و نقد و تحقیق خود بود، به‌ناچار روزها آن‌ها را باید در جایی مخفی می‌کرد تا در صورت دستگیری و یا تهاجم مأمورین حکومتی، به آن‌ها دسترسی نداشته باشند، همواره با دلهره در زیر سانسور و چه بسا در خلوت خودسانسوری می‌نوشت، در مهاجرت به کانادا، آلمان، پاریس، سوئد، ترکیه، پاکستان، جاپان، هند، بنگله دیش و...، نه تنها مکانش تغییر کرد، بلکه زمان و موقعیتش دگرگون شد و خودش را در فضای نسبتاً آزادی‌تر حس کرد. و در نتیجه افکارش در حوزه‌های مختلف دلخواهش، شکوفا و بارور گردید.

ادبیات در تبعید، سبب گسترش هر چه بیش‌تر رشد ادبیات سیاسی شده و بر شمار شاعران و نویسندگان متعهد افزوده است. ولی آیا این گسترش را می‌توان شکوفائی نامید و یا کوششی بی‌اهمیت دانست؟ به نظر من بهتر است یک موضع میانگین دانست. امری است که باید در با بررسی‌های دقیق مشخص شود.

چه نسل اول و چه نسل دوم و چه سوم، کمابیش اگر وارد مسایل فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کشورهایی که زندگی می‌کنند شده‌اند، باز هم مشغله‌شان را تحولات ایران گرفته است. حتی آن روزنامه‌نگار و فعالی سیاسی و فرهنگی ایرانی در کشورهای مختلف غربی، حساستش نسبت به تحولات ایران، بیش از کشورهای دیگر جهان است. به عقیده من ادبیات در تبعید، نه تنها با ادبیات داخل ایران هیچ مغایرتی ندارد، بلکه در جهان‌شمول بودن این ادبیات، تأثیر و نقش فوق‌العاده‌ای داشته و دارد.

به‌شهادت تاریخ، بسیاری از شاعران و نویسندگان و هنرمندان و سیاسیون در تبعید، به معنای واقعی، نه تنها فرهنگ خود را پویا و فعال کرده‌اند، بلکه راه‌های نوین و جلوه‌های جدیدی را بر جهان آن گشوده‌اند. هر چند تبعیدیان و مهاجران به‌دلیل‌های گوناگون سیاسی، اجتماعی و اقتصادی از جامعه خود جدا شده‌اند، اما می‌توانند عامل رشد فرهنگ خود و میزبان‌شان باشند. بدیهی است که اگر وضعیت اجتماعی بروز و رشد فرهنگ تبعیدی در کشورهای میزبان، همزیستی انسانی و تفاهم نظریه‌های غرب و شرق را با هم آشتی و پیوند می‌دهد. به عبارت دیگر، تبعیدیان و مهاجران کشورهای میزبان رابطه، سفیران فرهنگی، سیاسی و اجتماعی جامعه خود و عاملان رشد و گسترش ادبیات و هنر و سیاست‌های جهانی و انسانی هستند که توسط فعالان مساوات‌طلب نویسندگان، هنرمندان و سیاسیون تولید می‌شود.

در پایان با توجه به این نکته که اگر در کشورهای میزبان، امکان رشد و گسترش فرهنگ مهاجران به‌ویژه ترجمه، چاپ و انتشار اثرهای شاعران و نویسندگان تبعیدی آن‌چنان فراهم نیست، اما با این وجود کارنامه نسبتاً درخشانی وجود دارد.

**نقش ادبیات در تبعید در تولید فکر را چگونه می‌بینید؟ شما از جمله نویسندگانی هستید که هم در عرصه کتاب و هم در زمینه مقاله و امور رسانه‌ای، بسیار پرکار می‌باشید. زمینه این پرکاری و ممارست و کوشندگی در چیست؟**

دوره‌ای تفکر آغاز می‌شود که افراد در پی یافتن جواب سؤال‌هایی نظیر چرا، چه چیز، چرا، چگونه، چه زمان، چه کسی، چه جامعه‌ای و... برمی‌آیند. اوج اندیشه‌ها یا به بیان دیگر تولید فکری، یکی از روش‌های مؤثر حل مسایل مختلف و متنوع جامعه است. این روش افراد را قادر می‌سازد که موانع ذهنی را برطرف و در فاصله زمانی کوتاه نظرات بی‌شماری ارائه کنند.

فعالیت فکری، یک فرایند تولید نظرات، پیشنهادها و ایده‌های جدید در شرایط آزاد است. نویسندگان و محققان بدون هیچ مانعی مجاز هستند ایده‌ها و راه‌های حل خود را آزادانه مطرح کنند. تمام نظرات و پیشنهادهای مورد توجه قرار می‌گیرد و هیچ‌کس مجاز به مانع‌تراشی نیست.

یک نوآوری و خلاقیت زمانی قدرتمند ظاهر می‌شود که حاصل درک کامل و مشاهده مستقیم نیاز مردم، و توجه ویژه به علاقه‌مندی در تولید محصولات فرهنگی باشد. در واقع هرگونه فکر و اندیشه‌ای، چه از راه محیط بیرون و چه از درون ما، در فکر و ذهن و مغز فعال می‌شوند و ساختار شخصیتی و تولید آثار ما را شکل می‌دهند و افکار و عقاید، نوع دیدگاه، گفتار، رفتار، کردار و نوع قضاوت انسان را به‌وجود می‌آورند. اگر پذیرش آن‌ها همراه با میل و رغبت و علاقه و استمرار باشند و هر مرتبه که آن فکر تکرار شود باز هم شکوفاتر و بارورتر می‌گردد. بنابراین، سیستم فکری انسان متفکر ورودی و خروجی دارد که در آن یک سلسله تحولاتی رخ می‌دهد و خروجی آن تولید اثر فرهنگی و ادبی و اجتماعی و سیاسی است. این سیستم اگر آزاد باشد به راحتی عمل می‌کند و وضعیت طبیعی خودش را طی می‌کند.

به عقیده من اصلی‌ترین و بزرگترین موانع تولید فکر در ایران، حکومت و ایدئولوژی قرون وسطایی آن است. دومین مسأله سنت کتاب‌خوانی در جامعه ما بسیار ضعیف است و به همین دلیل به‌گفته نویسندگان و ناشران تیراژ کتاب‌های نویسندگان مستقل و سکولار و مترقی، حتی به زیر پانصد نسخه سقوط کرده است. اما بازار نویسندگان مذهبی و یا به اصطلاح حکومتی، با حمایت مادی و معنوی ارگان‌های حکومتی بسیار داغ است.

در حالی که در جامعه ما حدود سه و نیم میلیون دانشجو در حال تحصیل هستند و گفته می‌شود دست‌کم نصف بیکاران ده میلیون نفری ایران، دارای تحصیلات دانشگاهی و عالی هستند.

در این میان، برای هر نویسنده‌ای، بیش‌تر از همه اراده و تصمیم بسیاری برای نوشتن یک شرط مهم است. نه فقط میل و انگیزه برای نوشتن، بلکه باید یک عزم راسخ برای نوشتن همیشه در شما زنده باشد. این عزم و اراده باید روزبه‌روز بیش‌تر در وجودتان رشد پیدا کند. این مسأله مهم و ضروری است، چون نویسندگی یک کار راحت و بی‌دردسر نیست. اصرار بر نوشتن کار سختی است. حتی گاهی آرامش شما را هم مختل می‌کند. لزور رزمی باجر می‌گوید: «تو مجبوری بنویسی: این مشکل اغلب نویسنده‌هاست». در برخی موارد هم نویسنده‌ها با نوشتن سلامت خود را تضمین می‌کنند، می‌نویسند که سالم بمانند.

ذهن و خلاقیت شما را وادار به نوشتن اثری می‌کند. به عقیده من امکان ندارد در نوشتن موفق شوید مگر این‌که با تمام قلب و عشق و علاقه‌تان بنویسید. همه تجربیاتی که برای نویسنده چه در درون و چه در دنیای بیرون رخ می‌دهد، مواد خام ارزشمندی برای او و پروسه نوشتاری اش محسوب می‌شود.

تجربه من اینست که مطالعه هدفمند، یادگیری، یاد دادن، نوشتن، شوق و اشتیاق خاصی به زندگی می‌بخشد و گاهی این اشتیاق با تجربه‌های شخصی، هویت، رشد شخصیتی و تکامل روح و روان به همراه است.

یکی از عادت‌های نویسندگان موفق این است که آن‌ها یاد می‌گیرند مثل نویسندگان حرفه‌ای رفتار کنند. حرفه‌ای بودن لزوماً به این معنا نیست که از همان لحظه شروع، یک نفس و تمام وقت کار کنید. منظور این است که از همان لحظه آغاز در امر نوشتن و مطالعه هدفمند و منظم و متعهد باشید و ذهن و فکرتان را درباره آن منسجم کنید و از روی نظم و برنامه با آن روبه‌رو شوید.

منظور از تعهد این است که از همان لحظه آغاز در امر نوشتن، منظم و متعهد باشید و ذهن و فکرتان را درباره آن منسجم کنید و از روی نظم و برنامه با آن روبه‌رو شوید. حرفه‌ای بودن علاوه بر ایجاد نظم و انضباط کاری، نیازمند ایجاد و توسعه یک برنامه دراز مدت هم هست. یعنی پذیرفتن یک مسؤلیت داوطلبانه و آگاهانه.

این هم شاید حس مشترک بین همه نویسندگان موفق است. نوشتن بی‌نظم باعث می‌شود شما انگیزه لازم برای نگارش را از دست بدهید. بدون داشتن برنامه منظم و حرفه‌ای، نگارش داستان، رمان، تحقیق، تحلیل، مقاله و... به شدت سخت و کلافه‌آور می‌شود.

افراد باید بدانند کار یک نویسنده مثل بالا رفتن از یک مجموعه رشته کوه است که پشت آن رشته کوه دیگری قرار گرفته است و نویسنده باید تمام آن‌ها را طی کند.

در مصاحبه‌ها باید خیلی طبیعی و صادقانه برخورد کرد و نباید وارد تحلیل‌های نادرست و ناروا و غلط شد. خیلی‌ها راحت می‌توانند در مصاحبه‌ها چیزهای غلوآمیز بیان کنند.

این تنها حس مشترک بین همه نویسندگان موفق است. سخت‌گیری در نوشتن و زیاد کردن بی‌رحمانه زمان نگارش گاهی از خرده نوشتن‌های بی‌نظم و بی‌برنامه خیلی بهتر است. نوشتن بی‌نظم باعث می‌شود شما انگیزه لازم برای نگارش را از دست بدهید. بدون داشتن برنامه منظم و حرفه‌ای، نگارش مقاله، کتاب و...، به شدت سخت و کسالت‌آور می‌شود.

به نظر من هنگام نوشتن، مخاطب و خواننده خود را باید هوشمند، منتقد و دیرباور دانست و از زیاده‌گوئی، تحریف، گنگی و ابهام دوری کرد. از این رو، همیشه بر این تصور بود که خواننده ما، آدمی بی‌حوصله و مسأله‌دار است. بنابراین چنان باید نوشت که سرشار از تنوع واقع‌بینانه و جذاب و راهگشا باشد. مطالعه آثار برجسته و ممتاز، ذهن شما را صیقل می‌دهد و دست شما را برای تنوع‌آفرینی باز می‌کند. چنان باید نوشت که گوئی در حال صحبت با کسی هستید. اصل مهم یافتن زاویه‌های غیرتکراری و ضروری و در عین حال ساده و روان‌نویسی است.

به عقیده من، وظیفه نخست نویسنده، اطلاع‌رسانی و بیان صریح واقعیت‌های اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و به‌طور کلی مسایلی است که عموم انسان‌ها با آن‌ها سر و کار دارند. باید با خواننده خود، احساس صمیمیت و راحتی کرد و صادقانه نوشت. بی‌تردید نویسنده جدی از کلیشه‌ها و حرف‌ها و تعبیر نادرست و شعارگونه پرهیز می‌کند.

نویسنده درباره موضوعی که می‌نویسید، حتماً پیش از نوشتن، در ابتداء باید مهم‌ترین آثار و منابع لازم را مطالعه کند یا دست‌کم از محتوای کلی آن‌ها با خبر باشد.

نویسنده، باید بداند برای هر مفهومی که به ذهنش می‌رسد، ده‌ها و صدها تعبیر دیگر وجود دارد؛ پس اولین روایت و تعبیری که خود را به ذهن و قلم شما تحمیل می‌کند نباید زود تسلیم آن شد.

بی‌شک نوشتن، هنری است و مانند دیگری هنرهایی که می‌شناسیم، فرایند پیچیده‌ای دارد بنابراین نه آن را آسان گرفت و نه از آن به هراس افتاد. فقط باید خواند و نوشت و پراتیک کرد و با صبر و شکیبایی راه را پیمود و تجربه اندوخت. لحن نوشته گاهی معمولی، گاهی شاد و گاهی مهربان و گاهی صریح و گاهی صمیمانه و گاهی عصبانی، گاهی غمگین و... است. انتخاب این لحن بستگی به موضوعی دارد که برای نوشتن در ذهن خود پرورش داده‌اید. در حالی که شما خودتان خوب می‌دانید نوشتن یک مقاله، آماده شدن برای یک سخنرانی و مصاحبه، به‌ویژه نوشتن یک کتاب چه زور و زحمت و دردسری دارد. پس از اتمام کتاب، تازه در دسر بزرگ پیدا کردن ناشر برای چاپ و انتشار آن است که چندان هم ساده نیست. البته که باید در برابر سرخوردگی‌ها، نظرات و انتقادات منفی نیز واکنش منطقی نشان داد.

موفقیت نویسنده، تنها به استعداد و مهارت محدود نمی‌شود، پشت این موفقیت‌ها بی‌شک عادات رفتاری و فکری و پیگیری خاصی وجود دارد. عادت‌ها متعلق به‌دنیای امروز هستند نه گذشته و نه آینده. عادت چیزی است که مردم در لحظه کنونی انجام می‌دهند، همین امروز و هر روز و هر روز. به‌عبارت دیگر، نویسنده، همواره باید اشتیاق خود را برای نوشتن افزایش دهد و درباره چیزهایی بنویسد که دوست دارد خودش هم بخواند و یا با آن سبک زندگی کند. به‌نوشتن به‌عنوان یک پروسه حرفه‌ای نگاه کند. همان‌طور که تخیل به‌تنهایی نمی‌تواند کسی را معلم یا حسابدار کند برای نویسندگی هم به‌همین ترتیب است. در واقع نویسنده حرفه‌ای و جدی، نیازمند دستیابی به افکار خلاق و پویا، مهارت‌های نو، عادت‌های ذهنی و جسمی جدید است. در این مجموعه به‌علاوه به‌این موارد می‌توان موارد دیگری نیز مانند خواندن رمان، دیدن فلم، مطالعه روزانه اخبار و گزارشات و تحلیل‌های جهانی اشاره کرد.

نکته بعدی، این است که برای موفقیت در نوشتن، باید درک عمیقی از صداقت و درستی داشته باشید و ذهن‌تان آماده جذب و درک و هضم آن باشد. موفقیت در نویسندگی، یعنی مواجهه دائمی با امر نویسندگی و غلبه بر ترس و دلهره‌های درونی است.

شاید شما هم از شکست‌هایی که در سر راه نویسنده وجود دارد، آگاه باشید. برای این کار قطعاً باید طاقت و تحمل بالایی داشته باشید و از لحاظ روحی جنبه زیادی داشته باشید. نویسنده متعهد، نباید با شنیدن نظرات منفی و مردود، خود را ببازد. آن‌ها باید یاد بگیرند در مقابل مراحل مختلف، انعطاف پذیر باشند و رفتار مناسبی از خود بروز دهند. با این وجود آن‌ها یاد می‌گیرند چطور از خطا و اشتباهاتشان درس بگیرند و خطا و لغزش خود را تکرار نکنند.

روانشناسان معتقدند خیلی از افراد به‌خاطر ترس از موفقیت است که زمین‌گیر می‌شوند. به‌همین خاطر خودشان را گول می‌زنند و به‌اشتباه راه‌هایی را برای خود طراحی می‌کنند که ناخواسته از موفقیت و مزایای حاصل از آن دور می‌مانند. به‌عقیده من تولید فرهنگی و ادبی و هنری و علمی که هم جهان‌شمول باشد و هم با جامعه در تعامل باشد می‌تواند مفید واقع شود که اکنون این موقعیت در جامعه ما وجود ندارد. یک دانشجو برای پایان‌نامه خود کلی تلاش می‌کند و نیرو و انرژی به‌خرج می‌دهد ولی پس از فارغ‌التحصیلی وارد جامعه نمی‌شود و در حاشیه جامعه می‌ماند. هیچ کشوری در حال حاضر به‌اندازه حکومت اسلامی ایران، حوزه علم و دانش و فرهنگی را این‌قدر و دهه‌های طولانی سرکوب نکرده است. این حکومت شاعر سرشناس و عضو هیأت دبیران کانون نویسندگان، یعنی سعید سلطانپور شاعر کمونیست انقلابی را در سال ۶۰ اعدام کرد. سرنوشت نویسندگانی که بیانیه «ما نویسندگان» را در دوره ریاست جمهوری هاشمی رفسنجانی امضاء کرده بودند و حدود ۱۳۴ نفر بودند هر کدام سرنوشت‌های مختلفی پیدا کردند. برخی به‌ناچار راه تبعید را در پیش گرفتند و یا مانند مختاری، پوینده، زال‌زاده، حاجی‌زاده و فرزند ده ساله‌اش، شریف و... توسط «سربازان

گمنام و با نام امام زمان» جان باختند. هنوز از سال ۱۳۶۰ تاکنون، نه تنها فعالیت کانون نویسندگان ایران را ممنوع کرده‌اند و فعالان آن همواره یک پایشان در وزارت اطلاعات و دادگاه و زندان است اما با این وجود، آن‌ها دست از فعالیت خود نکشیده‌اند و پیشگام محکم و جسور و آگاه مبارزان راه آزادی اندیشه و بیان برای همگان هستند. کانون نویسندگانی که بیش از سه دهه است حتی حق داشتن یک دفتر در جامعه هشتاد میلیونی را ندارد و...

ایران به لحاظ ژئوپولیتیک، نیروی انسانی، منابع طبیعی و... برخوردار است ولی حکومت مانع بزرگی بر سر راه پویایی و بالندگی آن‌هاست. متأسفانه هنوز هم خیلی از نویسندگان و هنرمندان و جوانان تحصیل کرده ما به خارج از کشور می‌روند. این روند ۳۸ سال است قطع نشده است. حکومت اسلامی، همواره تمام قدرت اقتصادی و نظامی و امنیتی خود را به کار گرفته تا از یکسو فرهنگ و همبستگی انسانی را از جامعه ایران برباید و از سوی دیگر، فرهنگ ارتجاعی و قرون وسطائی خود را بر جامعه هشتاد میلیونی ایران تحمیل و تثبیت کند. اعدام‌های خیابانی، اعدام‌های مخفی، سنگسار، قصاص، شلاق‌زدن به کارگران، زنان، دانشجویان و... بخشی از سیاست‌های تعطیل‌ناپذیر حکومت اسلامی است. اکنون اکثریت مردم ایران در فقر و نداری بسر می‌برند و به همین دلیل روزبه‌روز آسیب‌های اجتماعی مانند کار کودکان، فرار از خانه، تن‌فروشی، کلیه‌فروشی، نوزادفروشی، اعتیاد، خودکشی که زائیده و محصول فقر هستند سال‌هاست که خط قرمزها را پشت سر گذاشته‌اند و به‌مرحله خانمانسوز و خطرناکی رسیده‌اند. نصف شهروندان جامعه ایران، یعنی زنان زیر آپارتاید جنسی و سرکوب سیمتاتیک نفس‌شان بند آمده است اما آن‌ها با وجود این همه سرکوب و وحشی‌گری و مردسالاری مرعوب نشده‌اند و هم‌اکنون بیش از ۶۵ درصد کرسی‌های دانشگاهی را اشغال کرده‌اند و حکومت را به وحشت انداخته‌اند. هنوز هم خامنه‌ای خواهان لغو علوم سیاسی و اجتماعی در دانشگاه‌هاست و... در هر صورت جامعه ما آستان حوادث مختلفی است بنابراین ما نباید فرصت‌ها را بسوزانیم و از دست دهیم. تأثیر تلاش و کارزار فرهنگی، سیاسی و اجتماعی ما برای امروز مهم است شاید فردا دیر شده باشد!

### در آخر اگر صحبتی با مخاطبان آثار خود دارید، بفرمایید

اگرچه آثار و رمان‌ها و تحلیل‌سیاسی و اجتماعی در جامعه ایران، در قفسه‌ها، آرشیوها و قفسه‌های وزارت ارشاد اسلامی قرار دارند اما روزی خواهد رسید که آن‌ها در دسترس جمعیت میلیون‌ها شهروند جامعه ایران قرار گیرند و نقش خود را همچنان در جامعه ایفا کنند. از این‌رو جا دارد تا تلاش و مبارزه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و مدنی ایرانیان خارج کشور را با عزیزان مبارز داخل کشور، هم‌راستا دید و این هم پیوستگی را همواره تقویت کرد.

جای واقعی آثار نویسندگان بزرگ معاصر جامعه ما مانند نیما یوشیج، فروغ فرخزاد، احمد شاملو، غلامحسین ساعدی، صمد بهرنگی، محمد مختاری، محمد جعفر پوینده، درویشیان، معصوم بیگی، زرافشان و...، کتابخانه‌های سراسر کشور، مدارس و دانشگاه‌ها، در کتاب‌های درسی و آموزشی است در حالی که اکنون بسیاری از آثار این نویسندگان عزیز در ایران ممنوع است. ما برای آن دنیائی پیکار می‌کنیم که در آن، هیچ انسانی بر انسان دیگر برتر نباشد و همه شهروندان بدون در نظر گرفتن ملیت، جنسیت، باورهای سیاسی و مذهبی، رنگ و پوست، همه از حقوق یکسان و برابری برخوردارند باشند و در کنار هم در فضائی مملو از صلح، صفا، رفاقت، مهربانی، صمیمیت و سرشار از شادی زندگی کنند و کودکان عزیز همگان به حساب آیند! به امید برپائی چنین جهان و جامعه‌ای!

### با تشکر از وقتی که در اختیار روشنفکر قرار دادید

من از شما تشکر می‌کنم. موفق و سربلند باشید.